فصلنامه نقد و ادبیّات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیّات عربی)
دانشکده‌ی ادبیّات و علوم انسانی – دانشگاه رازی کرمانشاه
سال اوّل، شماره‌ی۲، تابستان ۱۳۹۰ هـ‌ش/۱٤۳۲ هـ‌ق/ ۲۰۱۱ م، صص ۹۹- ۱۳۰

بررسی تطبیقی ژرف‌اندیشی در شعر محمود درویش و قیصر امین پور*

دکتر کبری روشنفکر

استادیار گروه زبان و ادبیّات عربی، دانشگاه تربیّت مدرّس

کبری ذوالفقاری

کارشناس ارشد زبان و ادبیّات عربی، دانشگاه تربیّت مدرّس

چکیده

شعر مقاومت علاوه بر اینکه سلاحی مبارز است، گاهی رنگ نجوا یی به خود می گیرد که در قالب تأمّلات شعری به تعالی انسانی می اندیشد؛ این ژرف اندیشی ها در شعر مقاومت عربی و فارسی به خوبی جلوه گر است. با توجه به تأثیر و تأثرمتقابل دو ادبیات مقاومت فلسطین و انقلاب اسلامی ایران، مضامین تأملی همسانی را در شعر شاعرانی همچون؛ محمود درویش – شاعر مقاومت فلسطینی – و قیصر امین پور – شاعر انقلابی ایرانی – مشاهده می کنیم؛ از جمله این مضامین، پدیده مرگ و زندگی و درون اندیشی یا ذات شناسی است. این تحقیق با روش توصیفی– تحلیلی به دنبال جلوه های ژرف اندیشی در شعر این دو شاعر فارسی و عربی است.

نتیجه تحقیق حاکی از آن است که پدیده مرگ و زندگی در اشعار هردو شاعر به دو گونه پدیدار می شود: زندگی و مرگ های روزمره و همیشگی بدون هیچ فلسفه ای و دیگری مرگی که در عقیده آنها زیبا و دوست داشتنی است و دریچه ای است به سوی جهانی بدون قفس و آزاد و رسیدن به زندگی حقیقی جاودانه، و تأمّلات درونی در اشعار این دو شاعر با ویژگی انسان مداری همراه شده است که به این طریق حیرت و پرسشهای خود را درباره جایگاه انسان معاصر در جهان امروز بیان می کنند؛ دغدغه دیگر قیصر در تأمّلات درونی، بازگشت به خویشتن و دغدغه درویش، هستی شناسی است که بتواند شک وتردید خود را درباره وجود خویش، از بین برد. پرسش های حیرت انگیز و بی پاسخ درباره هستی در تأمّلات امین پور بیشتر است؛ اما در اشعار تأمّلی درویش، بیشتر شاهد زورآزمایی با مرگ و سؤال از ذات هستیم.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، محمود درویش، قیصر امین پور، مرگ و زندگی، ژرف اندیشی، ادبیّات تطبیقی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۱۰

رایانامه‌ی نویسنده‌ی مسؤول: Kroshan@modares.ac.ir

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

۱. پیشگفتار

شعر همراه با عنصر تأمل و اندیشه ی عمیق می تواند در باره ی همه ی مسائل هستی، انسان و جهان بحث کند و با این ابزار هنری، اندیشه ها و جهان بینی ها و مسائل فلسفی و اجتماعی را به طور عمیق بیان کند، شعر تأملی، شعری است که شاعر در آن اندیشه عمیق خود را درباره مسائل اساسی مربوط به انسان، حیات و طبیعت و مابعد طبیعت عرضه می کند (میر قادری، ۱۳۸۵ :۶۰).

بیشترین شعر تأملی مربوط به دوره معاصر است که اغلب بر اوزان جدید(شعر سپید ،شعر آزاد و...)سروده می شود. این نوع شعر، معنی و مفهوم محور است و دارای هدف آرمانی وایده آل است که در دو قرن اخیر مورد اسقبال شعرا بوده و در ادبیات مقاومت، متأثر از مکاتب مغرب زمین به ویژه رمانتیسم و سمبولیسم، با التزامی عمیق همراه شده و عشق به وطن، شهادت، مرگ و زندگی و ذات اندیشی در اشعار شاعران آن همراه با عمق اندیشه، جلوه گر می شود.

ادبیات مقاومت گاه بانگ بلندی است که پیوسته رساتر می گردد و همیشه سلاح را برای مبارزه به کمک می گیرد و گاه رنگ نجوا می گیرد تا آلام دردمندان مقاومت ملی را مرهم نهد اما هرگز خاموش نمی شود.(آیینه وند، ۱۳۷۰ :۳۴) غایت ادبیات مقاومت شکستن سدها و برداشتن موانع ضد تعالی انسانی است و در یک سخن به تعالی می اندیشد نه به مبارزه و ستیز؛ گاهی ابزار این تعالی انسانی شعر است که می تواند با وسعت عرصه اندیشگی و ژرفا نگری، رنگ نجوا گیرد و دردها را مرهم نهد.

طبیعی است که آثار ادبی ملت‌های مختلف روی هم اثر می‌گذارد و به همین دلیل نیز شاعران و نویسندگان ایرانی که از سال‌های قبل با ادبیات پایداری فلسطین آشنا بودند، به طور طبیعی در مورد انقلاب و پایداری نمی‌توانستند از تأثیرات دور باشند؛ می‌توان گفت چون هر دو ادبیات پایداری در یک عصر و زمان قرار گرفته‌اند، از نظر فضا و زمان نقاط مشترک

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

بسیاری دارند، هر دو ادبیات ضد تجاوزگری و برای استقلال و آزادی سروده شدند، لذا تشابهات بسیاری دارند، حسین اسرافیلی در گفتگویی می گوید: «به طور طبیعی ادبیات همه کشورها بر همدیگر تأثیر می‌گذارد و وقتی آرمان‌های مشترکی مابین چند کشور وجود داشته باشد به خصوص آرمان‌های متعالی، بدیهی است این تأثیر نمودی مضاعف می‌گیرد.» (سبزواری، ۱۳۸۱: ۱۸۴).

موضوع‌های همسان، انگاره‌های همسو، تلفیق عشق و جنگ و خصیصه شعر و داستان، و... در ادبیات پایداری فلسطین و ایران نشانگر اثر گذاری این دو ادبیات می‌باشد. اما جلوه های ژرف نگری که موضوع اصلی این پژوهش است، در شعر مقاومت فلسطین و شعر انقلابی فارسی به خوبی نمایان است. از بین شاعران مقاومت معاصر عربی، محمود درویش توانسته است در موضوعاتی چون مرگ و زندگی و درون انسانی در اشعارش به ژرفا بنگرد و قیصر امین پور شاعر مقاومت معاصر فارسی در اشعار انقلابی خود، بویژه آثار پایانی همانند درویش، افق نگاهش را وسعت می بخشد و به تأمل در جایگاه انسان در هستی در قالب خطاب ذات خود و مرگ و زندگی، می پردازد.

امین‌پور، شاعری است برآمده از خطه ی گرم جنوب، که ویرانی شهر خود دزفول را از نزدیک دیده، و جنگ را از نزدیک، حس و تجربه کرده است، او در نخستین تلاشهای خود، با شعر انقلاب و جنگ، قدم به عرصه ی بی‌انتهای شعر می‌گذارد، و با دو مجموعه ی شعر«در کوچه ی آفتاب» و «تنفس صبح» حضور خود را در این عرصه تداوم می‌بخشد. و بعدها به مجموعه های شعری می رسد که حاصل آن حرکت تکاملی اندیشه و جلوه ی عنصر تفکر است که در آثار اخیر او از جمله «آینه های ناگهان» و« دستور زبان عشق» بیشتر نمایان می شود.

محمود درویش نیز کودکی اش سرشار از خاطره های مرارت بار جنگ است؛ فرار از روستای پدری به لبنان و بازگشت به زادگاه، مهم ترین خاطره سال های کودکی است که دامنه

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

تأثیر آن به تمام سال های زندگی و تمام سطرهای شعر درویش کشیده می شود؛ بدین گونه رؤیای سرزمین رؤیایی، دوشادوش کابوس اشغال- چونان دو همزاد- در جان شاعر و کلماتش حلول می کنند و در رگ و ریشه تمامی زمزمه ها حضوری پیوسته و بی انقطاع می یابند؛ از کودکی تا مرگ؛ آنجایی که درویش می گوید: « وقتی که در صف پناهندگان برای غذا می ایستادم، کلماتی از قبیل وطن، جنگ، اخبار، پناهندگان، مرز و ... را می شنیدم، که مرا از طفولیتم محروم کرد» (النقاش،۱۹۷۱: ۱۰۰).

به نظر می رسد که درک هردو شاعر از دوران جنگ و بحران وطن از همان دوران کودکی، استغنای آن دو از منابع معرفتی و فرهنگی و همچنین بیماری قلبی که هر دو شاعر در پایان حیات شعری از آن رنج می بردند از عوامل تحول اندیشه و ژرف نگری شعری درباره مرگ و زندگی و بازگشت به خویشتن در متون شعری آنهاست.

با توجه به اینکه این دو شاعر مقاومت فلسطینی و ایرانی هر دو فرزندان جنگ و مقاومت هستند و از مشارب هنری تقریبا یکسانی بهره مند شده و در یک محدوده زمانی به سر برده اند، در زمینه اندیشه و تحولات آن، مراحل شعری تقریباً مشابهی را گذرانده اند و در اشعار پایانی حیاتشان، دارای مضامین تأملی نزدیک به هم هستند که حاصل تحول و تکامل سیر اندیشه آنهاست. در این پژوهش با رویکرد تطبیقی، بر اساس مکتب آمریکایی، به منظور دریافت عمق تأملات و نزدیکی ژرف اندیشی های شعری این دو شاعر متعهد و متأمّل در زمینه هستی، مرگ و زندگی و درون اندیشی و بیان شباهتها و تفاوت های آن، با توجه به متن شعری آنها، پرداخته می شود.

پژوهشگران و ناقدان شعر معاصر عربی و فارسی، تا کنون مقالات و بحث های متعددی در باره شعر این دو شاعر ارائه داده اند؛ اما در خصوص ژرف اندیشی های فلسفی این شاعران مقالاتی اندک نگاشته شده است که اغلب شامل مبحث پدیده مرگ در اشعار آن دو می باشد. از جمله آنها: «قراءة فی محاضرة فلسفة الموت فی شعر محمود درویش» از الحسکة طه طه،

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

«شاعرية الموت عند محمود درويش» از يحيى اليحياوى، « بررسی اندیشه ی مرگ و زندگی در شعر محمود درویش» از علی اکبر محسنی و طیبه امیریان و «درونمایه های مرگ و شهادت در شعر قیصر امین‌پور» ازدکتر نعمت الله ایران زاده است. اما تا کنون درباره تأملات فلسفی این دو شاعر و موضوع ذات اندیشی در شعر آنها بحث های جدی صورت نگرفته است که در این پژوهش علاوه بر موضوع مرگ و زندگی در اشعار این دوشاعر، به ژرف اندیشی های آنها در باره درون انسان و پرسش از چرایی و چگونگی هستی ضمن مقایسه دو شاعر، پرداخته می شود. اما در زمینه ادبیات تطبیقی، مقاله ای از محمد رضا صرفی و سیده صدیقه عظیمی نیا تحت عنوان «بررسی تطبیقی مضامین شعر پایداری در آثار محمود درویش و قیصر امین پور» نگاشته شده که به صورت کلی به تطبیق مضامین شعر مقاومت در شعر این دو پرداخته است اما با توجه به اینکه ژرف اندیشی های فلسفی و ذات گرایی، حجم زیادی از دواوین پایانی این شاعران را در بر گرفته است و همچنین شباهت نزدیکی که در اشعار تأملی این دو شاعر معاصر و انقلابی دیده می شود، در این پژوهش به بررسی تطبیقی تأملات فلسفی درویش و امین پور در مضامین مرگ و زندگی و درون انسانی پرداخته می شود. بنابر این، این مقاله در پی پاسخ به پرسش های زیر است:

۱- پدیده مرگ و زندگی در اشعار محمود درویش و قیصر امین پور چگونه جلوه می یابد؟

۲- هر یک از این شاعران در ژرف اندیشی های درونی، در پی چه چیزی هستند؟

۳- میزان شباهت مضامین و افکار این دو شاعر در ژرف اندیشی هایشان چگونه است؟

فرضیه های این پژوهش نیز عبارتند از:

۱- مرگ و زندگی در اشعار دو شاعر به دو صورت پدیدار می شود: زندگی و مرگ های روزمره و همیشگی و دیگری مرگی که برای رسیدن به زندگی حقیقی جاودانه است.

پرتال جامع علوم انسانی

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

۲- ژرف اندیشی درونی هر دو شاعر درحقیقت پرسش از جایگاه انسان معاصر است. دغدغه قیصر امین پور در تأملات درون اندیشانه، بازگشت به خویشتن است و درویش بیشتر به دنبال معنای ذات می رود تا اینکه شک و تردید خود را درباره وجود خویش، از بین ببرد.

۳- این دو شاعر مقاومت در آرمانها و زبان شعری دارای روح مشترکی هستند که موجب نزدیکی مضامین آن دو در بسیاری از ژرف اندیشی های شعری آنها، بویژه مرگ و زندگی، گشته است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

محمود درویش در ۱۳ مارس سال ۱۹۴۱ در روستای «البروة» در نزدیکی عکا متولد شد (حاج ابراهیمی،۱۳۷۶ : ۲۰۹). درویش از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹ پنج بار وارد زندانهای اسرائیلی شد؛ و به پایتخت های عربی و بیگانه تبعید شد تا اینکه در بیروت استقرار یافت و آنجا بود که زیباترین قصائدش را درباره عشاق و مبارزین سرود.

محمود درویش دوستدار موسیقی بود و موسیقی غربی زیاد گوش می داد، مردی خجول بود، عادت داشت که شبها بیدار بماند، او شب را فرصتی برای تفکر و تأمّل می دانست. این ویژگی ها، سادگی و عشق طبیعی و عمیق به زندگی را در شخصیت این شاعر متعهد به تثبیت رسانده است (النقاش ،همان : ۱۵-۱۱۴). او در ۹ آگوست ۲۰۰۸ در سن ۶۷ سالگی در طی عمل جراحی قلب درگذشت.

شعر درویش مراحل چند گانه ای را پشت سر نهاده است؛ از مرحله تقلید که نمایانگر کودکی هنری شاعر است آغاز می شود دیوان «عصافیر بلا أجنحة» (۱۹۶۰) نماینده این دوره است که شاعر در آن تأثیر عمیقی از نزار قبانی گرفته است. سپس وارد مرحله رمانتیک و میل به عواطف انسانی و روحیه انقلابی آرامی می شود که نماینده این مرحله، دیوان «أوراق الزیتون» (۱۹۶۴) است. شاعر در این دیوان رو به سوی موضوع انسان به شکل کلی و طبیعت و عواطف انسانی آورده است و مرحله سوم که شامل سال های ۱۹۶۶تا ۱۹۷۰ است مرحله

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

تأثیر پذیری از شاعران رمزی و فضای اسطوره ای است که دوران باروری اندوخته های معرفتی و فرهنگی درویش است. مرحله چهارم دوره غربت شاعر است و شامل دیوان «أحبک او لا أحبک» (۱۹۷۲) ،« محاولة رقم ۷» (۱۹۷۳)و «تلک صورتها و هذا انتحار العاشق» (۱۹۷۵) می باشد و مرحله پنجم مرحله غنایی و ذات گرایی است که اشعار درویش به قصیدة النثر نزدیک می شود (بیضون،۱۹۹۱ :۴۸).

شاعر در پایان حیات شعری به تأملات فلسفی و ذات اندیشی روی می آورد؛ موسی اسوار مترجم اشعار محمود درویش می گوید: «او در دو دهه اخیر در آفاق خود شناسی و معرفت شناسی و تأملات فلسفی و روان شناختی نیز سیر کرده است و مجموعه تجارب خود را تا رده مدرنیسم جهانی فرا برده است». (اسوار،۱۳۸۱: ۶۴۹) دیوان های« جداریه، لاتعتذر عما فعلت، کزهر اللوز أو أبعد و أثر الفراشه» نمونه های این ژرف اندیشی هاست.

به طور کلی شعر درویش دارای سه مرحله اصلی است: مرحله خوش بینی انقلابی و روحیه پر امید و طغیان، مرحله رمانتیکی و دوره غربت و مرحله درون اندیشی و ژرف اندیشی فلسفی.

قیصر امین‌پور در ۲ اردیبهشت ۱۳۳۸ در گتوند در استان خوزستان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در گتوند و متوسطه را در دزفول سپری کرد و در سال ۵۷ در رشته دامپزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد ولی پس از مدتی از این رشته انصراف داد. در سال ۱۳۶۳ بار دیگر اما در رشته زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه رفت و این رشته را تا مقطع دکترا گذراند و در سال ۱۳۵۸، از جمله شاعرانی بود که در شکل‌گیری و استمرار فعالیت‌های واحد شعر حوزه هنری تا سال ۶۶ تأثیر گزار بود. وی طی این دوران مسئولیت صفحه شعرِ هفته‌نامه سروش را بر عهده داشت.

امین پور با روحیه ای عدالت جو و ظلم ستیز شاعری متعهد بود که هیچ گاه از دغدغه های آرمانگرایی تا آخرین آثار شعری اش،دست نکشید؛ علیرضا افتخاری می گوید: « امین پور

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

شخصیتی روحانی و آرمانی داشت و می توانم بگویم هیچ یک از مرام هایش با زمینی ها یکی نبود» (محقق، ۱۳۸۷ : ۲۱).

وی پس از تصادفی در سال ۱۳۷۸ همواره از بیماری‌های مختلف رنج می‌برد و دو عمل جراحی قلب و پیوند کلیه را پشت سر گذاشته بود و در نهایت در ۸ آبان ۱۳۸۶ در بیمارستان دی تهران بر اثر بیماری قلبی در سن ۴۸ سالگی درگذشت. پیکر این شاعر در زادگاهش «گتوند» و در کنار مزار شهدای گمنام این شهرستان به خاک سپرده شد.

حیات شعری امین پور، شاعر اندیشمند و صاحب سبک عرصه شعر معاصر، چون محمود درویش، در سه دوره انقلابی و حماسی، رمانتیکی و در پایان، دوره درونگرایی یا انعکاسی بین سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۶ خلاصه می شود:

در دوره نخست صدای انقلابی دینامیک و فعال شاعر در قالب زبانی تند و تپنده شکل می گیرد. این دوره جوانی شاعر است که روح انقلابی گری و تحول خواهی بر او غلبه دارد. می توان گفت شعر او در این دوره، بویژه در مجموعه« تنفس صبح» لحنی حماسی دارد که با جامعه گرایی و آرمانهای جمعی همراه شده و عرصه را بر رمانتیسم فردی تنگ می کند.

در دوره دوم که نماینده آن دفتر شعر «آینه های ناگهان» است، حس دردآگاهی در شاعر پدیدار می شود. در این دوره، رمانتیسمی حامل یأس و شک و غربت شاعر را فرا می گیرد و به وضعیت شخصی و روحیات فردی خود آگاه می شود و پس از سالها به خود و من فردی اش می اندیشد. در این مجموعه، با شاعری مواجه می‌شویم که پس از رجعت بسیاری از«من»هایی که دوست می‌داشت، در خود فرو می‌رود، و درکشاکشی آرام، به جوهره ی شعر، که همانا جوهره ی وجود خویش است، نزدیک و نزدیکتر می‌شود(یوسف نیا،۱۳۸۶: ۶۰). بیان احساسات شخصی در شعر « رفتار من عادی است» از این مجموعه، به اوج خود می رسد.

در اشعار دوره سوم، بویژه شعرهای پس از جراحت سنگین شاعر در تصادف غمبار سال ۱۳۷۸ در جاده تنکابن در شمال ایران، صدای درونی شاعر بیشتر به گوش می رسد. در دو

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

مجموعه «گلها همه آفتابگردانند» و «دستور زبان عشق» تحول شاعر در تعمیق در تفسیر هستی و بسط دایره اندیشگی و رویکرد به خویشتن پدیدار است؛ مصطفی محدثی خراسانی (شاعر) می گوید : «نگاه عارفانه قیصر در مجموعه «گلها همه آفتابگردانند» را از همان عنوان کتاب می توان رصد کرد که خود حکایتگر تأملات عرفانی شاعر نسبت به هستی است و حرکت نگاه او از سطح هستی به عمق آن» (م. علی،۱۳۸۶: ۲).

غزل «سفر در آینه» از مجموعه «دستور زبان عشق»، نمونه کاملی از صدای انعکاسی و جستجوی خویش را در بردارد. در سراسر این مجموعه شعری نیز، این ویژگی آشکار است. شاعر در دوره سوم شعری به فردیت خویش برگشته و نگاهی به عاطفه و عمق احساس خویش انداخته است. او در «دستور زبان عشق» در ذات معشوق تأمل می کند و برای توصیف آن به تجربه های درونی خویش استناد کرده است و آن را وجودی می داند که در ابعاد شاعر ریشه دوانده و او را به درک بالایی از مفهوم عشق رسانیده است(روزبه،۱۳۹۰: ۲۹۳).

این ویژگی ها در مجموعه های اخیر امین پور، اشعار او را در زمره شاهکار های ادبی قرار داده است همچنانکه شاعر خود می گوید: «از ویژگیهای شاهکار های ماندگار، انسانی بودن، بیان جوهر زندگی، زبان و بیان خاص می باشد.» (امین پور،۱۳۸۱).

اکنون به جلوه های تأملی و مقایسه آنها در شعر هر کدام از شاعران مقاومت می پردازیم:

۲-۱. مرگ اندیشی

مرگ یکی از مسائل اصلی انسان است که نگرش آدمی به آن مبین نوع جهان بینی او هم است. این پدیده و ژرف اندیشی درباره آن در شعر عربی، از آغاز تا کنون مورد توجه شاعران بوده است. به عنوان مثال، در شعر عربی قدیم، ابوالعلاء معری شاعر دوره عباسی دارای فلسفه ای بدبینانه است که نتیجه یأس و نومیدی او از زندگی است. او ترسی عمیق از مرگ دارد و پیوسته از آن می نالد:

پرتال جامع علوم انسانی

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

قَدیماً کَرِهتُ الموتَ و اللهُ شاهدٌ و قَد عِشتُ حَتَّی أسمَحَت لی قَرونَتی[1]

(المعرّی، بی تا، ج۱: ۲۲۱)

اما شاعر معاصر در سایه تجربه شکست ها و خفقان ها، در درونش یأس و غربتی به وجود آمده که با شعر معاصر نیز عجین گشته است، این نوع نوستالژی موجب شده است که مرگ در نگاه او به معنای ولادت، پیروزی، تجدد و برانگیختگی باشد. اگر نگاهی به دایره ی لغات شعری معاصر بیاندازیم، می بینیم که مرگ نجوایی است در تجربه شعری شاعران که به معنای تسلیم و شکست نیست بلکه عامل مسؤولیت پذیری در مقابل زندگی است. از جمله آنها، شاعرانی همچون ادونیس (۱۹۳۰)، خلیل حاوی (۱۹۱۹-۱۹۸۲) و سیاب (۱۹۲۶-۱۹۹۹) است.

سیاب در بسیاری از قصائدش مضامین مرگ و رستاخیز را به کار برده است، او در قصیده« قصیدة النهر و الموت» می گوید:

أوَدُّ لو غَرِقتُ فی دَمی إلی القَرار

لَأحمِلَ العـــبءَ مَـــعَ البَشَـــر

و أبعَثَ الحیاةَ ، إنَّ مَوتی أنتِصـار (السیاب، ۱۹۸۹، ج ۱ :۴۵۶)

شاعر در این قصیده از چارچوب اسطوره ای برای تبدیل معنای مرگ به فداکاری بهره می برد تا مرگ را بهایی برای فداکاری قرار دهد.

تجربه مرگ در شعر فلسطینی تا حد زیادی به اندیشه شاعران تموزی در تجدد و برانگیختگی نزدیک است و ارتباط آن با آزادی و رهائی، در عموم شعر فلسطین نیز قابل مشاهده است؛ محمود درویش شاعر نوگرای فلسطین با مرگ تعاملی انقلابی و پویا دارد و مسأله مرگ نزد او معادل با مسأله زندگی است زیرا که از مرگ، حیاتی نوین و دوباره متولد می شود، چرا که فلسطینی غیر از خونش چیزی ندارد که تقدیم وطن نماید و شهادت همان

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

حیات دوباره ایست که به واسطه ی خونش به دست می آورد (النابلسی،۲۰۰۸: ۲). و اینجاست که درویش صفت الأخضر (رنگ سبز) را به خون می دهد:

هذا الأخضرُ الَّذی یُکمِنُ فیه سرُّ حیاةِ الفلسطینی المُتِجَدِّدَة/ إنَّکَ الأخضرُ، لا یُشبِهُکَ الزِّیتونُ/ لا یَمشی الیکَ الظِّلُ لا تَتَّسِعُ الأرضُ لِرایاتِ صَباحِک/ إنَّکَ الأخضرُ من اوّلِ أُمٍّ حَمَّلَتکَ الاسمَ حَتَّی أحدَثَ الأسلحةَ الأخضرَ(درویش،۲۰۰۰: ۳۲۵)

همچنانکه قیصر امین پور، شاعر مقاومت فارسی، شهید را سرو سبز راست قامت معرفی می کند:

این سبز سرخ کیست؟/ این سبز سرخ چیست که می‌کارید؟/ ... او را چنان که خواست/ با آن لباس سبز بکارید/ تا چون همیشه سبز بماند/ تا چون همیشه سبز بخواند/ او را وقتی که کاشتند/ هم سبز بود، هم سرخ/ آنگاه آن یار بی قرار/ آرام در حضور خدا آسود/ هر چند سرخ سرخ به خاک افتاد/ اما/ این ابتدای سبزی او بود ... (امین پور، ۱۳۶۳ : ۲۵ – ۲۷)

در حقیقت هر دو شاعر با بهره گیری از رنگ سبز که نماد روییدن و آغاز است، به زندگی پس از مرگ اشاره دارند و مرگ را سرآغاز رویشی دیگر می دانند.

به طور کلی مرگ در بیشتر آثار شعری درویش، مفهومی متناقض با معنای عادی مرگ، یعنی پایان زندگی و وارد ابدیت شدن دارد. مرگ در نظر او گذرگاهی ضروری برای ملتی است که نمی خواهد در ذلت و بدون هویت تاریخی زندگی کند، پس مرگ یک استراتژی اساسی برای باز پس گیری کیان روحی و مادی است که زندگی مستحق آن است (الورارى،۲۰۰۹:۳).

آدمی از همان دوره‌های نخستین خلقت هستی تا کنون، در اندیشه دست یافتن به زندگانی جاودان و یا حداقل عمر طولانی بوده و هست. این امر حکایت از شدت علاقه انسان به زندگی دارد. دستیابی به حیات ابدی و عمر طولانی در گرو تحمل شرایط خاص و دشواری -

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

های طاقت فرسا حاصل می‌شود. درویش با آوردن دو نقیض بقاء و فناء در قصیده « قال المغنی»، مرگ سرخ (شهادت) را مساوی با تولدی نو و زندگی دوباره می داند:

هکَذا یَکبُرُ الشَّجَرُ/ ویَذوبُ الحَصی/ رُوَیدا رُوَیدا/ مِن خَریرِ الماء (درویش، ۲۰۰۰: ۴۵)

بقاء در (یکبر الشجر) و فناء در(یذوب الحصی) . (یکبر الشجر) در ابتدا یاد آور حیات است سپس با کمی دقت نظر می بینیم که کبر به معنای رشد و نمو است یعنی پایان و نزدیک شدن به زوال و نابودی. اما ذوب شدن ریگ نشانگر حیات است چراکه با آن خاکی نو ایجاد می شود و با عناصر دیگر متحد می شود و چیزی جدید به وجود می آید و این یعنی حیاتی که آرام آرام و روان همچون صدای آب می آید.

مسئله مرگ در شعر فارسی تاریخچه‌ای به درازای تاریخ شعردر ایران دارد. این پدیده در هر دوره‌ای بر اساس تفکرات حاکم بر آن دوره در شعر شاعران بازتاب یافته است. مثلاً در نگاه خیام، مرگ پایان زندگی است و انسان بعد از مرگ نیست و نابود می‌شود و حساب و کتابی در کار نیست:

کس خُلد و جَحیم را ندیده است ای دل گویی که از آن جهان رسیده ست ای دل[۲]

امید و هراس ما به چیزی است کزان جز نام و نشانی نه پدید است ای دل

(هدایت،۱۳۴۲: ۷۰)

اما در دوره انقلاب اسلامی ایران و بعد از آن، به ویژه در طول هشت سال دفاع مقدس تفاوت محسوسی در رویکرد شاعران به مرگ مشاهده می‌شود. مرگ در این دوره مفهومی کاملاً آسمانی و الهی می‌یابد. آنچه که در طول این هشت سال پرالتهاب و حرکت های خداجویانه و حق‌طلبانه مردم بیشتر نمایان می‌شود، بی‌پروایی از مرگ است. این بی‌پروایی و رستاخیز عارفانه و عاشورایی، نسلی را می‌پرورد که با شهامت و شجاعت، خود را در معرض بارش آتش و گلوله قرار می‌دهند و عاشقانه و عارفانه مرگ را می‌نگرند؛ از دید امین‌پور نیز،

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

داشتن یک زندگی آرام در گرو تن دادن به مرگ اختیاری و ترک تعلقات است. چنین مرگی سعادتی است که نصیب همگان نمی‌شود:

من/ سال‌های سال مردم/ تا اینکه یک دم زندگی کردم/ تو می‌توانی/

یک ذره/ یک مثقال/ مثل من بمیری؟ (امین پور، ۱۳۸۶: ۳۰)

دو شاعر عربی و فارسی با بهره گیری از عناصربیانی و زبان سلیس و موسیقی زیبا به بیان مسأله مرگ و زندگی می پردازند؛ آنها مرگ را پلی برای رسیدن به حقیقتی می دانند که اصل زندگی است و در تفکر آنها این پدیده رستاخیزی سبز برای نیل به عشقی ابدی و جهانی جاودانه است و گاهی این پدیده را با هاله ای از حیرت، به عنوان راهی برای آزادی و رهایی در اشعارشان به تصویر می کشند.

۲-۲. مرگ، حیرت و رهایی

با توجه به بسامد عنوان های تأملی در مجموعه اشعار قیصر که اغلب توجه شاعر را به عنصر حیرت، درنگ و پرسش های حاصل تردید نشان می دهد، می توان گفت در آثار قیصر امین پور روز به روز بیشتر شاهد انفعال و سر گشتگی می شویم؛ از جمله این عناوین: « حیرت(۵)، حیرانی(۵)، این چیست(۱)، این سبز سرخ کیست(۲)، به که باید گفت(۴)، چرا چنین(۳)، چیستان(۵)،عشق چه می گفت(۴)، اما همیشه(۴)، اگر می توانستیم(۴) و پرسش(۱)» است که این نوع از عناوین در دو کتاب اخیر امین پور (گل ها همه آفتابگردانند و دستور زبان عشق) به ترتیب ۹۳٪ و ۱۰۰٪ است.(۳) (گرجی ،۱۳۸۸ :۱۰۰).

آنجا که در غزل «چیستان» سؤالهای مکرر و بی جوابش را اینسان به تصویر می کشد:

تا ابد در پاسخ این چیستانِ بی جواب بر در و دیوار می پیچد طنینِ چیست؟ چیست؟

(امین پور، ۱۳۸۶: ۴۵).

در دوره سوم شعری قیصر که رو به سوی پایان زندگی او دارد، شاهد نگاه او به اندیشه های کلان هستی شناسانه هستیم. درنگهای فلسفی شاعر در قالب پرسش های کم رنگ و

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

خجولانه در بَحر مُجتَث که مناسب با بیان اندیشه های فلسفی است مطرح می شود : « **اگر که چون و چرا با خدا خطاست چرا؟/ چرا سؤال و جواب است روز بازپسین/ چرا در آخر هر جمله ای که می گویم/ تو ای نشانه پرسش نشسته ای به کمین؟** (همان : ۴۴).

شایان ذکر است که امین پور پس از تجربه بیماری قلبی، پرسش های بسیاری از جهان دارد چرا که او خداوند را حکیم و مدبر جهان می داند و این ژرفای تأویلی شعر قیصر است.(محقق،۱۳۸۷: ۶۹) شکارسری نیز در مقاله ای معتقد است که نگاه امین پور به هستی را به دو بخش می توان تقسیم کرد: یکی نگاهی که امین پور قبل از حادثه تصادفی که برایش رخ داد به هستی دارد و نگاهی که بعد از آن دارد. به نظر من شعرهای امین پور بعد از آن حادثه و مشکلات پس از آن، از لحاظ اندیشه قوی تر می شود، علتش هم این است که او درمی یابد مسائلی که در زندگی وجود دارد و ذهن همه ما را به خود مشغول داشته است در برابر دردهای بزرگ بشری چقدر حقیر می شوند.(شکار سری ،۱۳۸۶: ۱۶).

همچنین در غزل« حیرانی»، شیدایی و دغدغه جایگاه انسانها در هستی بیان شده است:

من سایه ای از نیمه پنهانی خویشم/ تصویر هزار آینه حیرانی خویشم/ صد بار پشیمانی و صد مرتبه توبه/ هر بار پشیمان ز پشیمانی خویشم (همان:۴۶).

به دنبال این تردید ها و حیرت ها، مرگ اندیشی و دغدغه های شاعر نسبت به گذر عمر بیشتر می شود چنانکه در مجموعه «گلها همه آفتابگردانند» شاعر در جستجوی علتی است برای زندگی« **این چشمها از من دلیل تازه می خواهند**» (امین پور، ۱۳۸۰ :۳۶) . همانطور که درویش در سال های پس از سرودن «جداریه»، به مرگ نزدیک می شود و آن را بیشتر احساس می کند، پس تأملاتش در این باره افزون می شود و قصائدش حالتی از عمق صوفیانه و فلسفه ی انسانی(هستی گرایی) عمیقی به خود می گیرد و با حیرتی ژرف به زندگی می گوید:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

سیری ببِطءٍ، یا حیاةُ، لِکَی أراکِ بکامِلِ النُّقصانِ حُولی/ کَم نَسَیتُکِ فی خِضَمِّکِ باحثاً عَنّی وعَنک. [۴]

وَکُلَّما أدرَکتُ سِرّاً مِنکِ قُلتُ بِقُسوَةٍ: ما أجهَلُک!/ قُل لِلغِیاب: نَقَصتَنی/ وأنا حَضَرتُ لِأکمُلَک. (درویش، ۲۰۰۵: ۵)

در حقیقت هر دو شاعر مقاومت، از زندگی، مرگ و حیات پس از مرگ پیوسته با پرسشهایی همراه با حیرت دست و پنجه نرم می کنند با این تفاوت که درویش اغلب پاسخ این سؤالات را می داند و در شعر باز گو می کند؛ او زندگی را در غیبت می بیند زیرا که برای آن پایانی نمی بیند و آن، جاییست برای تحقق ذات و حیاتی دوباره؛ اما امین پور با تکرار پرسش ها یش کمتر به دنبال پاسخی برای سرگردانی های خویش می رود.

درویش، شاعرفلسطینی، در این دنیا احساس غربت می کند و خود را منسوب به عالم دیگر می داند. او از دنیای تصوفی انقلابی متولد شده و حد و مرز و زمان و مکان نمی شناسد. شاعر در قصیده ای، مرگ را هم راهی برای رهائی از این جسم و دنیای مادی می داند و همانند متصوفین تنها وجود حقیقی را باقی و جاویدان می داند و مرگ را فقط انتقال از حالی به حالی دیگر می داند، شاعر در قصیده« آه .. عبد الله» از شهید فلسطینی حرف می زند که زندگی اش در مرگ اوست نه در زنده بودنش؛ او بعد از مرگش زندگی می کند:

قالَ عبدُ الله للجَلّاد: جِسمی کَلَماتٌ و دَوِیٌّ [۵] / ضاعَ فیه الرَّعدُ و البَرقُ علی السِّکّین/ والوالی قَوِیٌّ هکَذا الدُّنیا ..

و أنتَ الآنَ یا جَلّادُ أقوی وُلدِ الله ... و کانَ الشُّرطیُّ!/عادةً لا یَخرُجُ المَوتی الی النُّزهَة لکِنَّ صَدیقی کان مَفتوناً بها کُلَّ مَساءٍ/ یَتَدَلّی جِسمُهُ ، کَالغُصنِ، مِن کُلِّ الشُّقوقِ/ وأنَا أفتَحُ شُبّاکی لِکَی یَدخُلَ عَبدُ الله کَی یَجمَعَنی بِالأنبیاء! ..(همان: ۱۲۵).

شاعر مرگ عبدالله را معادل با رهایی می داند؛ پس پنجره اش را می گشاید تا همراه با عبدالله به جهانی ابدی که همان آزادگی از قید و بند جهان خاکی است، رخت بر بندد.

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

امین پور نیز در دوره سوم شعری، مرگ را معادل با رهایی و آزادگی می داند و سفارش می کند« **پروانه پرواز رها را نفروشید**» (امین پور، ۱۳۸۰: ۶۸). پرواز در این دوره رمز مرگ است، مرگی که با مرگ سرخ دوره نخست کاملاً متفاوت است و آن مرگی آمیخته با حسرت است « **از رفتنت دهان همه باز ... / انگار گفته بودند: پرواز! پرواز!** » (همان : ۲۹).

۲-۳. شهادت اکسیر زندگانی ابدی

از جمله موضوعات پر بسامد در آثار قیصر امین پور، موضوع «عشق و دوستی، سختی‌ها و مصائب روزگار، شهید و شهادت، زندگی و مرگ، کینه و دشمنی، آزادگی و اسیری، حق‌خواهی و ظلم‌ستیزی، توحید و انتظار منجی» است؛ اما از جمله مضامین عمده‌ای که امین پور به آن‌ها توجه ویژه‌ای داشته، مسئله رازناک مرگ و شهادت بوده است که با توصیف آن ذهن خواننده را به چالش و تأمل می کشاند. از میان اشعار قیصر در این باره می توان به این عناوین اشاره کرد:« بر آستان بهار، اوج عطشبازی، آفتاب و باران، این سبز سرخ کیست، بر شانه شما، باده از ما مست شد، غزل تقویم‌ها، پرستش، رجز هجوم، سوگ، ساقه شکسته و سوگند.»

جدول ذیل شامل نمادهایی است که حاکی از پیوند امین پور با مسأله شهادت است :

۱	گل لاله و بنفشه	گل‌ها در واقع اغلب به صورت الگوی ازلی روح و یک مرکز روحی عرضه می‌شدند.
۲	آب	آب نماد پاکی و روشنی است.
۳	رنگ‌ها	سبز نماد طراوت، تقدس و پاکی است. آبی یکی ار ژرف‌ترین رنگ‌ها است. آبی غیر مادی‌ترین رنگ‌ها است. نماد روشنی و شفافیت است. (شوالیه، ژان و آلن گرابران، ۱۳۸۸، جلد ۴: ۴۲). بنفش رنگ مناعت و نسبت برابری است از سرخ و آبی، از ژرف‌نگری و تأمل، از تعادل میان زمین و آسمان، از احساس و ادراک، از اشتیاق و هوش، از عشق و عقل. (همان،

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

		جلد۲: ۱۱۶-۱۱۷). سرخ به خاطر نیرو، قدرت و درخشش خود در سراسر جهان به عنوان نماد اساسی اصل زندگی ملحوظ می‌شود. سرخ رنگ آتش و خون است. (همان، جلد۳: ۵۶۶).
۴	هابیل	نماد شهید
۵	اسماعیل	نماد جانبازی و فرمانبرداری رزمندگان از حق و رهبری است.
۶	امام حسین	نماد فداکاری، قیام علیه ظلم و انحراف است. نماد فریاد و اعتراض است.
۷	حلاج	قتل حلاج، نماد استقبال رزمندگان از شهادت است.

در نگاه آرمانگرایانه قیصر، مرگ همان پیروزی است و پیروزی همان شهادت است. شاعر در جای جای مجموعه شعری « تنفس صبح» تصاویر ناب و تازه و شدیداً حسی را از مرگ سرخ(شهادت) می آفریند. او مرگ را یک حماسه و تجربه پاک و اشراقی در قربانگاه معشوق (خدا) قلمداد می کند و شیفته وار به سویش می رود و با بهره گیری از کنایه و تشخیصی زیبا این شیفتگی را اینسان به تصویر می کشد:[۶]

گر آتش صد هزار دوزخ باشی ای مرگ تو را چو آب خواهم نوشید

(امین پور، ۱۳۶۸: ۳۱)

تشخیص با تلفیق بعد کنایی در زبان شاعر برجستگی ویژه ای می یابد. لذا می توان ادعا کرد که شاعر به گونه ای عمدی جلوه تشخیص را (در اینجا خطاب مرگ به عنوان یک انسان) با جلوه زیبای دیگر درهم می آمیزد تا زیبایی زبان را مضاعف سازد (محمدی، ۱۳۸۸ :۱۱۶).

مرگ در شعر او جامه‌ای نو می‌پوشد و در این جامه(شهادت) بسی خواستنی و پذیرفتنی می-نماید: « پروازی است که مشتاقانه چشم انتظار آن است و بر آن خنده می زند» (همان:۳۱).

شهادت در نگاه درویش نیز هدفی والا و شریف است و آغاز یک زندگی نو برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق و شهید کسی است که آزادانه و در کمال آگاهی

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

جان خود را در راه حفظ وطن می بخشد. شاعر شهید را معیار مرگ رستاخیز و آینه تمام نمای زندگی ابدی ملّت فلسطین می داند. درویش در قصیده «أحمد الزعتر» با نگاهی خوشبینانه و امیدوارانه به مسأله مرگ می پردازد:

أخی أحمَدُ / وأنتَ العَبدُ و المَعبودُ و المَعبدُ/ مَتی تَشهَدُ/ مَتی تَشهَدُ؟ (درویش،۱۹۹۴: ۶۲۵)

در این قصیده احمد می خواهد که شهید شود و خود را فدای وطن کند. بعد از شهادت اوست که ملتی عظیم جان می گیرد و به پای می خیزد زیرا چشم دوختن فلسطینیان به مرگ، فدا کردن و بخشیدن خون پاکشان به خاک فلسطین و امت عربی است که میلادهایی نو به ارمغان می آورد. در واقع درویش معتقد است که انسان از طریق ایثار جان خود، به عمر جاودانه، آزادی راستین و عشق ابدی دست می یابد (محسنی و امیریان، ۱۳۹۰: ۷۰).

و قیصر نیز جاودانه‌ترین طرز بودن را مرگ سرخ یا همان شهادت می‌داند:

ماندند به عهد خویش و رفتند/ رفتند ولی همیشه ماندند(امین پور،۱۳۶۳: ۴۱)

کو عمر خضر رو طلب مرگ سرخ کن/ کاین شیوه جاودانه ترین طرز بودن است(همان:۶۷).

در نگاه شاعر شهادت نه تنها مرگ نیست بلکه مفهوم تازه ای به زندگی می بخشد:

چو برگ ز روی شاخه افتاد و گذشت/ یک فصل در این زمانه استاد و گذشت/ گویی به زبان دیگر گونش/ مفهوم دگر به زندگی داد و گذشت (امین پور، ۱۳۶۳ :۵۳).

در جایی دیگر می گوید:

شهیدی که برخاک می‌خفت /چنین در دلش گفت:"اگر فتح این است که دشمن شکست، چرا همچنان دشمنی هست؟ (امین پور،۱۳۸۶: ۹).

در این شعر، خبر در نهایت ایجاز و با پرسش بلاغی همراه است. پرسشی که از چنان عمقی برخوردار است که خواننده را به تأمل و تفکر وامی‌دارد و او را دچار تنش و تناقض می‌کند. این سؤال می‌تواند سؤال هر انسان آزاده‌ای باشد که شهادت را اوج رستگاری می‌داند اما مرگ

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

را در نهایت زیبایی و با هدف می‌پذیرد؛ شهادت را که زیباترین نوع مرگ عاشقانه است، به قصد اصلاح نگرش‌ها با آغوش باز استقبال می‌کند(ایران زاده،۱۳۸۸ :۵).

۲-۴. روز مرگی و گریز ناپذیری مرگ

با توجه به اینکه اشعار دوران پایانی هردو شاعر بیشتر درون‌گرا شده، هر جا که از مرگ سخن رانده اند آن را امری روز مره می‌دانند که نا گزیر فرصت زندگی را از آنها سلب می‌کند؛ در واقع، مرگ در این دسته از آثار شاعران جنبه شخصی و فردی به خود می‌گیرد که نشانی از تحولات فکری و دلیلی بر اقتضائات روحی آنها بعد از بحران وطن است؛ درویش در اشعار پایانی اش، مرگ را قانونی می داند که راه گریزی از آن نیست بنابر این برخوردش با مرگ برخوردی عادی مانند دیگر بخشهای زندگی روز مرّه است. در قصیده (الحیاة حتی آخر قطرة) از دیوان اثر الفراشة، این اندیشه به خوبی پیداست:

وإن قِیلَ لی ثانیةً: سَتَموت الیَوم،/ فَماذا تَفعَلُ؟ لن أحتاجُ إلی مُهلةٍ للرَّد:/ إذا غَلَبَنی الوَسَنُ نِمتُ. [۷]

وإذا کُنتُ ظَمآنَ شَربتُ/ وإذا کُنتُ أکتُبُ، فَقَد یُعجِبُنی ما أکتُبُ وأتَجاهَلُ السُّؤالَ(درویش، ۲۰۰۸: ۱۲۹).

درویش در این شعر خود را نسبت به مرگ به نادانی می زند و حتی از پاسخ به سؤال مرگ امتناع می کند و به جای آن به خوردن و خوابیدن و مطالعه کردن روز مره ادامه می دهد.

همچنین شاعر در قصیده ی «المنادیل» از معشوقه ی خود می خواهد که به مرگ روز مره ی او عادت کند:

فَرَحی بأنَّ ألقاک وَعداً/ کان یَکبُرُ فی بُعادی/ ما لی سِوَی عَینَیک/ لا تَبکی عَلی مَوتِ مَعاد (درویش، ۱۹۸۹: ۱۲۶).

تجلی اندیشه ی درویش در این است که مرگ فلسطینی پایان زندگی او نیست بلکه شیوه ای است که هر روز تکرار می شود و در وجود فلسطینی یک اصل است (العذاری،۲۰۰۸: ۲).

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

شاعر در قصیده «جداریه» معتقد است که همه چیز در این دنیا بر اساس نظم خاص خود عمل می کند و مرگ هم در زمان خودش به وقوع می پیوندد و در نهایت همه موجودات در مسیر مرگ قرار می گیرند:

لا شیءَ یَبقَی علی حالِهِ/ لِلولادةِ وَقتٌ و لَلمَوتِ وقتٌ وللصَّمتِ وقتٌ وللنُّطقِ وقتٌ/ لا شیءَ یَبقی علی حاله/ کلُّ حَیٍّ یَسیرُ الی المَوت/ والمَوتُ لیسَ بِمَلآنَ (درویش،۲۰۰۰: ۴۰).

امین پور نیز مرگ را حکایتی می داند که در طول زندگی موجودات نمونه عینی و عملی می-یابد. این حکایت همیشگی پیش از آنکه آدمی خود را برای شنیدن آن آماده کند، او را فرامی-گیرد:

حرف های ما هنوز ناتمام .../ تا نگاه می‌کنی:/ وقت رفتن است/ باز هم همان حکایت همیشگی!/ پیش از آنکه باخبر شوی/ لحظة عزیمت تو ناگزیر می‌شود/ آی.../ ای دریغ و حسرت همیشگی!/ ناگهان/ چقدر زود دیر می‌شود! (امین پور،۱۳۷۲: ۴۶ – ۴۷).

وگاهی مرگ همچون گذرگاهی محتوم پیش روی شاعر است و او ناگزیر به مسلخ تقدیر نزدیک می شود. « **وقتی که بره ای آرام و سر به زیر/ با پای خود به مسلخ تقدیر ناگزیر نزدیک می شود / زنگوله اش چه آهنگی دارد؟**» (همان:۱۵) و یا در تور مرد ماهیگیر، مرگ شکار شده است. « **مرد ماهیگیر طعمه هایش را به دریا ریخت/ شادمان برگشت/ در میان تور خالی مرگ/ تنها دست و پا می زد.**» (همان: ۲۳).

و اینجاست که شاعر، اندکی بدبینانه، مرگ را حقیقتی دریابنده و فراگیر می داند: **ما در تمام عمر تو را در نمی‌یابیم/ اما/ تو/ ناگهان همه را در می‌یابی!**(امین پور،۱۳۶۳: ۵۸).

تفکر این دو شاعر درباره مرگ همه گیر و گریز ناپذیر یاد آور تأکید آیات قرآنی بر محتوم بودن این حقیقت است:

«کُلُّ نفسٍ ذائقةُ الموت» (قرآن کریم: آل‌عمران۴/ ۱۸۵) «کلُّ شیءٍ هالکٌ الّا وجهَه له» (قصص۲۰/ ۸۸).[۹] «کلُّ مَن علیها فانٍ و یَبقَی وجهُ ربِّکَ ذُوالجلالِ و الإکرام» (الرّحمن۲۷/ ۲۶ ـ۲۷).[۱۰]

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

می توان گفت هر دو شاعر در اشعار خود دارای فلسفه ساده ای هستند که مرگ را ضرورت وجود و امری حتمی می دانند که همه را در بر می گیرد و هر دو، این ضرورت را اصل و ریشه زندگی حقیقی هر انسان می دانند و با این تفکر، نیستی مطلق را از وجدان هر انسان پاک می کنند. نا گفته نماند هر دو شاعر انقلابی خدا جو و سرشار از اندیشه های معرفتی، علت هستی خود و هر انسان دیگری را شناخت خداوند خالق می دانند؛ درویش نهایت وجود و هستی را مرگ بی سر انجام نمی داند بلکه در عقیده او زندگی سرشار از معرفت است:

لم أولَدُ لِأعرِفَ أنّنی سَأموتُ بَل لِأُحِبَّ مُحتَویاتِ ظِلِّ الله (درویش، ۲۰۰۰ : ۱۴).

امین پور نیز خداوند را پاسخ تمام چرا های خود می داند:

در خواهشی که خواستنی تر ز پاسخی/ با چون تو چه نیازی جواب را؟(امین پور،۱۳۸۶: ۵۵).

جلیل تجلیل در باره قیصر می گوید:« دریافتی که قیصر از عالم وحدت جمالی حق تعالی و غوری که ایشان در معرفت اسلامی و فلسفه داشتند، در واقع هدف و آرمان اصلی ایشان از شعر بود.» (محقق، ۱۳۸۷: ۳۲).

۲-۵. درون اندیشی

در حقیقت هر شاعر یا نویسنده‌ای در دوره هایی از زندگی اش به این قضیه می‌اندیشد که کجای جهان و خودش ایستاده؛ به تعبیر دیگر هنرمندان و اندیشمندان همواره خود و وجود خود در هستی را مورد محک قرار می‌دهند. این شناخت از موقعیت و پرسش از کجایی و چگونگی جایگاه انسانی پرسشی است که می‌تواند هر لحظه از زندگی به سراغ انسان خردمند بیاید.

بعد از دو دوره شعر حماسی و رمانتیکی قیصر، صدای درونی او در اشعار دوره سوم به گوش می رسد که این سکوت و درونگرایی در دو مجموعه شعری « گلها همه آفتابگردانند و دستور زبان عشق» نمودار است. در این دو مجموعه قیصر با طرح روایت هایی از جامعه و پرسش های ساده که دیگران را به پاسخگویی دعوت می کند، نگاه خویش را بیشتر به خود

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

معطوف کرده است، برخی منتقدان می گویند: «به نظر می رسد قیصر به میزان قابل توجهی در خود خزیده است و این شعرها بیشتر اشعاری شخصی هستند و حکایتگر حال و روز شاعردر زندگی روز مره»(بهداروند،۱۳۸۸: ۲۸۵).

در غزل شب اسطوره، این صدای انعکاسی به وجهی هنری باز تاب یافته است : « **دور از همه مردم شده ام در خودم امشب، پیدا شده ام گم شده ام در خودم امشب/ لبریز ز سر مستی سر ریز ز هستی، دریای تلاطم شده ام در خودم امشب ... / هم دانه دانایی و هم دام هبوطم، اسطوره گندم شده ام در خودم امشب**» (امین پور، همان : ۴۸). می توان گفت این غزل پرسش از جایگاه انسان ها را به طور عام مد نظر دارد و فقط مربوط به شخص خاص شاعر نیست و در حقیقت تردیدی در خود شناسی است که همه آدمیان را در بر می گیرد.

به نظر می رسد دغدغه اصلی شاعر در اشعار دستور زبان عشق، یافتن« منِ » حقیقی است که به دنبال آن شاعر در خود فرو می رود و در پی منِ گمشده خویش می گوید:

دلم را ورق می زنم به دنبال نامی که گم شد/ در اوراق زرد و پراکنده این کتاب قدیمی/ به دنبال نامی که من/ من شعرهایم که منِ هست و منِ نیست/ به دنبال نامی که تو ... (همان:۱۲).

به طور کلی مجموعه «دستور زبان عشق» بیشتر حاوی تلخ اندیشی های ناشی از تأمل و توغل ذات شناسانه و شبه فلسفی و اندیشه گرانه در باطن حیات و در نهایت صید لحظه های شاعرانه، همراه با پختگی زبان و موسیقی است(فرزاد زاد، ۱۳۸۶: ۱۶).

ذات گرائی نیز از ویژگی های بارز مراحل پایانی حیات شعری محمود درویش است. ذات گرائی را« میلی که به اقرار و خطاب خود استوار است»، تعریف کرده اند(علوش، ۱۹۸۵: ۱۵۹).

نگاه کلی محمود درویش به مسأله هستی، از ذات (درون) و حفاری در اعماق آن سر چشمه می گیرد و با نوعی ابتکار به نگرشی ژرف می پردازد که دارای ساختاری غیر معمول از

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

گفتگوی انسان با خود (ذات) و طبیعت است و انسان در این اشعار محوریست که تناقضات و دو گانکی ها حول آن می چرخد(بولس، ۲۰۰۹ :۲).

سلب وطن و آوارگی، شاعر را به سوی ژرف اندیشی در ذات خود سوق می دهد؛ شاعر پس از اشغال سرزمینش دچار حیرت است و از اینکه هیچ جای وطنش از آن او نیست احساس ترس می کند. او در قصیده « مَن أنا بعدَ لیلِ الغَریبة» از دیوان «أحَدَ عَشَرَ کوکباً علی آخر المَشهدِ الأندلسی» با طرح سؤالاتی این موضوع را نشان می دهد:

مَن أنا بعدَ لَیلِ الغَریبة؟ أنهَضُ مِن حُلُمی / خائفاً من غُموضِ النَّهار علی مَرمَرِ الدَّارِ، من عَتمَةِ الشَّمس فی الورد/...خائفاً مِن مُروری علی عالَمٍ لَم یَعُد عالَمی / مَن أنا بَعدَ لَیل الغَریبة؟ کُنتُ أمشی الی الذّات فی الآخَرین، و ها أنَذا/أخسُرُ الذَّاتَ و الآخرین ..... (درویش، ۱۹۷۹: ۵۵۷-۵۵۸).

بعد از چنین کاوش نگری، شاعر مرگ و زندگی در عالم غیب را به دنیائی که از آن او نیست ترجیح می دهد:

أیُّها المَوتُ کُن نِعمةً لِلغَریب الَّذی یَبصُرُ الغیبَ أوضَحَ من واقعٍ لَم یَعُد واقعا.(همان).

در حقیقت مَنِ شاعرگاه فردی مطلق و گاه هستی گراست.

می توان گفت هر کدام از دو شاعر معاصر بر اثر بحران وطنی، در وجود خویش دچار حیرت و احساس گم گشتگی می شوند؛ قیصر با ورق زدن دل در پی ذات گمشده خویش و درویش ترسان از ماندن در دنیایی که از آن او نیست، این بی هویتی و گمنامی را به تصویر می کشند.

۲-۵-۱.آینه‌ی درون

رمز آینه (المرآة)در میراث فلسفی عربها، مرتبط با زمینه های معرفتی است که عقل، خودش را در آینه می بیند تا اینکه درباره حضورش تأمل کند. این یک عنصر اساسی در میراث تصوف عربی است و رمز آینه متعلق به حالات کشف و شهود است که عارف حقایقی را که بر او پوشیده است، می بیند(عصفور، ۲۰۰۷ :۴)

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

در دوره معاصر آینه به عنوان رمز و نشانه در اشعار شعرای توانمند عربی چون ادونیس، نازک الملائکه، سیاب و بیاتی مطرح شد؛ اما محمود درویش در رؤیای جدیدش، مسیر خاصی را طی می کند که در آن ذات، خود را در آینه می بیند و شاعر از این طریق به تأمل، کشف و یا رؤیا می پردازد؛ «مَنِ» درویشی به دو بعد ذاتی و هستی گرایی(کونی) تقسیم می شود که در متون دواوین اخیرش به خوبی هویداست. این تأمل ذاتی به طور جدی از دیوان «لاتعتذرعمافعلت» آغاز می شود؛ به طوری که تمرکز روی یک اندوه و یا دل مشغولی وجودی است که به دور یک تراژدی فردی دارای ابعاد هستی گرایانه، می چرخد، و تا آخرین دیوان شعری او (أثر الفراشة) ادامه دارد (بولس، ۲۰۰۹: ۴).

«المِرآة»، «القَرین»،«الظِّل»، «الآخر» و«الشَبَح» رمزهائی هستند که محمود درویش در رؤیای نوین دواوین اخیرش بر آنها متکی است. دواوینی که متمایز به حضور ذاتی هستند که در خود خیره می شود؛ گویی که خودش را در آینه می بیند، آینه ای که همانند همنشین و یاری است که از یارش جدا نمی شود و یا سایه ایست که از او دور نمی شود؛ درویش از خلال ذات به نجوای درونی «من» گوش می دهد و حیرت آن را با طرح سؤالات فلسفی عمیق شرح می دهد؛ «منِ» درویش عکس خود را در آینه به چند صورت و به شکل طیف های رنگارنگ نور می بیند که دائم تغییر می کند به طوری که نمی توان آن را به طور واضح دید:

أمّا أنتَ المِرآة قَد خَذَلَتکَ/ أنتَ ... و لَستَ أنتَ، تَقول: أینَ تَرَکتُ وَجهی؟(درویش، ۲۰۰۴: ۳۲).

بار دیگر وقتی به آینه نگاه می کند ذات غریبه ای را می بیند که همان مَنی است که در خود تأمل می کند:

یَرنُو إلی مِرآته / فَیَری غَریباً مِثلَهُ / یَرنُو إلَیهِ (درویش،۲۰۰۸: ۵۷).

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

آینه در اندیشه فلسفی و عرفانی قیصر، رمز خاطرات، دل، ذهن و فکر است. انسان از نگاه امین پور دغدغه بازگشت به خویشتن را دارد و آیینه رمزی از این دغدغه برای باز گشت به پاکی است (شریفیان ، ۱۳۸۸: ۳۱). امین پور در غزل « سفر در آینه» بخشی از این دغدغه را در دنیای خود بیان می کند: « **این منم در آینه یا تویی در برابرم؟/ ای ضمیر مشترک ای خود فراترم! / در من این غریبه کیست؟ باورم نمی شود/ خوب می شناسمت، در خودم که بنگرم/ این تویی خود تویی در پس نقاب من/ ای مسیح مهربان، زیر نام قیصرم ..... سالها دویده ام از پی خودم، ولی/ تا به خود رسیده ام دیده ام که دیگرم ..... از هزار آینه تو به تو گذشته ام/ می روم که خویش را با خودم بیاورم.....**» (امین پور،۱۳۸۶ :۲۹).

امین پور در سراسر «دستور زبان عشق» همه انفعالات و گفتگوهای با (من) درونی را بیان نموده است چنانکه در غزل « دید و بازدید عید» می گوید: « **گفتم این عید به دیدار خودم هم بروم**» (همان : ۶۸).

این موضوع در شعرهای دیگر این مجموعه از جمله: «نام گمشده، در این زمانه، عید، حیرانی و قدر اندوه» به روشنی دیده می شود.

۲-۵-۲.خطاب درون

درویش در دیوان « کزهر اللوز أو أبعد» در فاصله بین ذات و جاودانگی اش تأمل می کند، پس به دنبال آن، لحظات انشعاب و پراکندگی درونی تکرار می شود و شاعر به سوی جستجوی معنای ذات می رود:

هَل کانَ ذاکَ الَّذی کُنتُهُ – هُوَ؟/ أم کانَ ذاکَ الَّذی لَم أکُنهُ – أنا؟(درویش،۲۰۰۵ : ۳۵).

سپس در پاسخ به این سؤال، شاعر استراتژی های شعری متعددی را به کار می گیرد؛ از جمله شیوه ی روایی دراماتیک در بافت قصیده است و پیوسته از ارتباط (مَن) و تصویرش از طریق آینه بهره می گیرد:

أنا اثنان فی واحدٍ/ أو واحدٌ یَتَشَظَّی إلی إثنَین (همان: ۴۱).

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

خطاب شعری درویش در دیوان «لاتَعتَذِر عمّا فَعلتَ» تا حدی متفاوت بوده و رویکرد شاعر به خطاب ذات و تصویر خود در آینه، سایه و یا شبح خود است. شاعر در این دیوان نگرش شعری اش را به طور عام بر انسان معاصر و به طور خاص بر شخص فلسطینی منعکس می کند (عصفور، همان:۴).

امین پور نیز در غزل «در این زمانه» انسان معاصر را معرفی می کند، انسانی که نه جایگاه خود و نه دیگری را می شناسد، این انسان خود به خود از اطرافیان فاصله می گیرد و با این ویژگی ها دیگر به خودش نزدیک نیست و نمی تواند به ویژگی های اخلاقی خوب بیاندیشد: **«در این زمانه هیچ کس خودش نیست/ کسی برای یک نفس خودش نیست/ تو ای من ای عقاب بسته بالم/ اگر چه بر تو راه پیش و پس نیست/ تو دست کم کمی شبیه خود باش/ در این جهان هیچ کس خودش نیست»** (امین پور،۱۳۸۶: ۵-۶۴).

در حقیقت، این شاعر اومانیست چون درویش، از بی خبری و سرگشتگی انسان معاصر می نالد و گله می کند و به نظر می رسد هر دو شاعر معاصر در خلال این تک گویی های روانی و خطاب خویشتن در آینه، تأملی فلسفی در وجود انسان، بویژه انسان معاصر، می کنند و نگرانی خود را درباره جایگاه او در هستی اظهار می کنند.[۱۱]

نتیجه

با بررسی شعر محمود درویش و قیصر امین پور در موضوعات تأملی، نکات ذیل را می توان دریافت:

۱. سیر کمالی اندیشه دو شاعر مقاومت در مراحل مختلف شعری تا اندازه زیادی همسان بوده، ازدلایل این همسانی، آرمان های مشترک، قرار گرفتن در یک برهه زمانی و تجربه بیماری قلبی هر دو شاعر را می توان نام برد.

۲. از جمله مضامین فلسفی مورد تأمل هر دو شاعر مسأله مرگ و زندگی، هستی و ذات اندیشی است که اغلب آنها درآخرین مجموعه های شعری این دو جلوه گر

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

است و به کار گیری تکنیک تک گویی روانی، در ارتباط با همین ویژگی شعری یعنی غور در کنه مسائل و نگاه فلسفی آنهاست.

۳. پدیده مرگ و زندگی در اشعار هردو شاعر به دو گونه پدیدار می شود: ۱- زندگی و مرگ های روزمره و همیشگی بدون هیچ فلسفه ای ۲- مرگی که در عقیده آنها زیبا و دوست داشتنی است و دریچه ای است به سوی جهانی بدون قفس و آزاد و رسیدن به زندگی حقیقی جاودانه.

۴. انسان مداری ویژگی بارز تأملات ذات شناسانه این دو شاعر مقاومت است که سیر کمالی جزئی به کلی دارد؛ پرسش از خویشتن و خطاب آن در آینه، در حقیقت پرسش از جایگاه انسان معاصر در جهان امروز است که درویش و امین پور با تأملات خوشبینانه خود در شعر، امید به رهایی همه بشریت دارند.

۵. هر دو شاعردر ژرف اندیشی های فلسفی، بر آیات قرآنی و روایات اسلامی تکیه دارند با این تفاوت که این ویژگی در شعر امین پور غلبه می کند. به طور کلی امین پور دارای ایمان و اعتقاد راسخ تر و انقلابی تری بویژه در مسأله شهادت است و مرگ اندیشی او اغلب حول محور شهادت می چرخد.

۶. دغدغه قیصر امین پور در تأملات درون اندیشانه، بازگشت به خویشتن است و اغلب در این گونه اشعار به جستجوی خویش می پردازد، اما درویش بیشتر به بعد هستی گرایانه توجه دارد و به دنبال معنای ذات می رود تا اینکه شک و تردید خود را درباره وجود خویش، از بین ببرد.

۷. به طور کلی، در ژرف اندیشی های شعری امین پور، با هاله ای از حیرت و پرسش های مکرر بدون جواب مواجه می شویم در صورتیکه در شعر درویش بیشتر شاهد پرسش از ذات و زورآزمایی با مرگ هستیم.

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

۸. با توجه به تأثیر و تأثّر ادبیات مقاومت فلسطین و انقلاب اسلامی ایران و نزدیکی مضامین آنها، می توان گفت این دو شاعر بزرگ مقاومت نیز در آرمانها و زبان شعری دارای روح مشترکی هستند که موجب نزدیکی مضامین آن دو در ژرف اندیشی های شعری گشته است.

یادداشت‌ها

۱. القَرونَة : نَفس. (أسمَحَت قَرونَتَهُ): ذَلَّت نَفسُهُ وتابَعَتهُ على الأمر.(المعجم الوسیط) . نفسش تابع او شد و خوار وذلیل شد.

۲. خُلد و جَحیم: بهشت و دوزخ

۳. عناوین شعری به ترتیب دفتر های شعری شاعر از اول تا پنجم، شماره خورده اند.

۴. خِضَّم: دریای بزرگ، بخشندگی

۵. «کَلَمات» در دیوان شاعر به همین شکل نوشته شده است و به معنای واژه هاست، لکن به نظر می رسد مقصود شاعر از این کلمه « زخم ها» است که جمع آن «کُلوم وکِلام» است.(قَیِّم، ۱۳۸۷: ۸۶۴). دَویّ : بیمار

۶. آدم گونگی یا تشخیص آن است که گوینده عناصر بی جان یا امور ذهنی را به رفتاری آدمی وار بیاراید.(داد، ۱۳۸۵: ۱)

۷. الوَسَن: چُرت، خواب

۸. این آیه یادآور این بیت از مولاناست:

پیش بی حد هرچه محدود است،لاست　　کلُّ شَیءٍ غیرُ وجه الله فناست

۹. این آیه یادآور شعر فارسی حافظ است که می گوید:

عرضه کردم دو جهـان بر دل کار افتاده　　بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست

۱۰. تک گویی روانی یا درونی، شیوه ای است در روایت که به موجب آن جریان و آهنگ ضمیر خودآگاه همانگونه که در ذهن شخص رخ می دهد، باز گو می شود و نویسنده در آن دخالتی نمی کند.(داد، همان: ۱۵۹)

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

کتابنامه

الف. کتابها

قرآن کریم.

۱. اسوار، موسی(۱۳۸۱)؛ **از سرود باران تا مزامیر گل سرخ**(پیشگامان شعر امروز عرب)، چاپ اول، تهران، سخن.

۲. امین پور، قیصر (۱۳۷۲)؛**آیینه های ناگهان**(برگزیده شعر های ۷۱-۶۴)، افق.

۳. ..... (۱۳۶۴)؛ **تنفس صبح**، حوزه تبلیغات اسلامی.

۴. ..... (۱۳۸۶)؛ **دستور زبان عشق**، تهران، مروارید.

۵. ..... (۱۳۶۳)؛ **در کوچه آفتاب**، تهران، برگ.

۶. ..... (۱۳۸۶)؛ **گل ها همه آفتابگردانند**، تهران، مروارید.

۷. بهداروند، ارمغان (۱۳۸۸)؛ **این روز ها که می گذرد**(زیبایی شناسی و سیر تحول شعر قیصر امین پور)، چاپ اول، تهران، نقش جهان.

۸. بیضون، حیدر توفیق (۱۹۹۱)؛ **محمود درویش شاعر الأرض المحتلة**، الطبعة الأولی، بیروت، دار الکتب العلمیّة.

۹. حاج ابراهیمی، محمد کاظم (۱۳۷۶)؛ **تاریخ الادب العربی الحدیث**، الطبعة الأولی، اصفهان، دانشگاه اصفهان.

۱۰. داد، سیما (۱۳۸۵)؛ **فرهنگ اصطلاحات ادبی**(واژه نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپائی به شیوه تطبیقی و توضیحی)،چاپ سوم، تهران، مروارید.

۱۱. درویش، محمود (۱۹۸۹)؛ **دیوان**، الطبعة الثالثة عشر، بیروت، دار العودة.

۱۲. ..... (۲۰۰۸)؛ **أثر الفراشة** (یومیات)، الطبعة الأولی ، بیروت، ریاض الریس.

۱۳. ..... (۲۰۰۰)؛ **جدارية**، الطبعة الأولی، بیروت، ریاض الریس.

۱۴. ..... (۲۰۰۵)؛ **کزهر اللوزأو أبعد**، الطبعة الثانیة، بیروت، ریاض الریس.

۱۵. ..... (۲۰۰۴)؛ **لا تعتذر عما فعلت**، الطبعة الأولی، بیروت، ریاض الریس.

۱۶. شوالیه، ژان و آلن گرابران (۱۳۸۸)؛ *فرهنگ نمادها*، ترجمه‌ی سودابه فضایلی، چاپ دوم، تهران، جیحون.

۱۷. علوش، سعید (۱۹۸۵)؛ **معجم المصطلحات الأدبیة المعاصرة**، بیروت، دار البیضاء.

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

۱۸. قَیِّم، عبد النبی (۱۳۸۷)؛ **فرهنگ معاصر عربی- فارسی**، چاپ هفتم، تهران، فرهنگ معاصر.

۱۹. محقق، جواد (۱۳۸۷)؛ **شکفتن در آتش**، چاپ اول، تهران، هنر رسانه اریبهشت.

۲۰. مَعَرّی، أبو العلاء (بی تا)؛ **لزومیات**، بیروت.

۲۱. میر قادری، سید فضل اله (۱۳۸۵)؛ **شعرتأملی در ادبیات عربی معاصر**، چاپ اول، شیراز، نوید شیراز.

۲۲. النقاش، رجاء (۱۹۷۱)؛ **محمود درویش شاعر الأرض المحتلة**، الطبعة الثانية، دار الهلال.

۲۳. هدایت، صادق (۱۳۴۲)؛ **ترانه های خیام**، چاپ چهارم، تهران، امیر کبیر.

ب) مجله‌ها

۲۴. آیینه‌وند، صادق (۱۳۷۰)؛ **شعر مقاومت**، مجله کیهان فرهنگی، سال هشتم، ، شماره ۷۹، (صص ۳۵-۳۴).

۲۵. امین پور، قیصر (۱۳۸۱/۶/۱۱)؛ **راز ماندگاری آثار ادبی**، نشریه جمهوری اسلامی.

۲۶. ایران زاده، نعمت اله – رحیمیان، افسانه (۱۳۸۸)؛ **درونمایه های مرگ و شهادت در شعر قیصر امین پور**، نشریه دانش، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شماره ۹۷، صص ۱۵-۵۰.

۲۷. بولس، حبیب (۲۰۰۹)؛ **ثلاث محاضرات فی شعر محمود درویش المرحلة الثالثة**: m www.arabvoice.co

۲۸. روزبه، محمد رضا و ضرونی، قدرت اله (۱۳۹۰)؛ **تحلیل ماهیت معشوق و سیر تحول آن در اشعار قیصر امین پور**، فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی، بهار ادب، سال چهارم ، شماره اوّل، شماره پیاپی ۱۱، صص ۲۹۱- ۳۰۸.

۲۹. سبزواری، حمید (۱۳۸۱)؛ **تأثیر ادبیات پایداری فلسطین بر ادبیات انقلاب اسلامی ایران در گفتگو با شاعران معاصر ایران**؛ بوستان ادب حضور ، شماره ۴۰ www.hawzah.net

۳۰. شریفیان، مهدی و صادقی، سهیلا (۱۳۸۸)؛ **عشق به انسان، وطن و مقاومت در شعر قیصر امین پور**، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال هفتم، شماره سیزدهم، صص ۳۸ -۲۳.

۳۱. شکار سری، حمید رضا و دهقانی، محمد (۸۶/۹/۲۲)؛ **قیصر و شعرانقلاب**، روزنامه ایران، شماره ۳۸۱۱، صفحه ۱۶ (آیینه): www .magiran.com

۳۲. عصفور، جابر (۲۰۰۷)، «رمزیة المرآة... قراءة فی الدواوین الاخیرة لمحمود درویش»، المجلة العربی:www.arabicstory.net

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

۳۳. العذاری، ثائر (۲۰۰۸)؛ **الموت و الحیاة فی شعر محمود درویش**، الحوار المتمدن، شماره۲۴۰۲:www.ahewar.org.

۳۴. فرزاد زاد، محسن (۸۶/۹/۲۲)؛ **یادداشتی برای چهلمین روز: تنها تو می مانی، ما می رویم از یاد..**، روزنامه ایران، شماره ۳۸۱۱ صفحه۱۶ (آیینه) .

۳۵. گرجی، مصطفیو میری، افسانه (۱۳۸۸)؛ **بررسی و تحلیل نام های اشعار قیصر امین پور**، جستار های ادبی مجله علمی پژوهشی، شماره ۱۶۷، (صص ۸۰-۱۰۴).

۳۶. محسنی، علی اکبر و امیریان، طیبه (۱۳۹۰)؛ **بررسی اندیشه‌ی مرگ و زندگی در شعر محمود درویش**، فصلنامه ی نقد و ادبیات تطبیقی(پژوهش های زبان و ادبیات عرب)، سال اول، شماره ۱،(صص۴۶-۷۴).

۳۷. محمدی، علی و زارعی، جمیله (۱۳۸۸)؛ **بررسی و تحلیل آرایه تشخیص در سروده های قیصر امین پور**، فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره ۴۱، (صص ۱۰۶-۱۲۷).

۳۸. م. علی (۱۳۸۶)؛ **از آن همه گفتار**(گزیده ای از آنچه در مرگ قیصر امین پور گفتند):www.goftaresabz.blogfa.com.

۳۹. النابلسی، شاکر (۲۰۰۸)؛ سال هشتم، **الشاعر الذی أنشدللموت من أجل الحیاة**، روزنامه الوطن السعودیة، شماره ۲۸۷۸: www.alwatan.com.sa.

۴۰. الوراری، عبد اللطیف (۲۰۰۹)؛ **بصدد جمالیات الموت فی شعر محمود درویش** (لعبدالسلام المساوی، دار الساقی، بیروت، ط.۱، ۲۰۰۹)؛ مجلة وطن الثقافیة: www .alwatan.com.

۴۱. یوسف نیا، سعید (۱۳۸۱)؛ **دستی به سوی نور** (تأملی در شعرهای قیصر امین پور)، مجله شعر، شماره ۳۰ ،ص۶۰: www.noormags.com .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!

فصلية النّقد و الأدب المقارن (دراسات في اللّغة العربيّة و آدابها)
كليّة الآداب و العلوم الإنسانية، جامعة رازى – كرمانشاه
السّنة الأولى، العدد ٢، صيف ١٣٩٠هـ.ش/ ١٤٣٢ هـ.ق/ ٢٠١١ م

دراسة مقارنة بين محمود درويش و قيصر امين‌پور في الشّعر التأمّلي*

الدّكتور كبرى روشنفكر
أستاذة مساعدة في قسم اللّغة و آدابها، بجامعة تربيت مدرس
كبرى ذوالفقارى
الماجستيرة في قسم اللّغة العربية و آدابها، بجامعة تربيت مدرس

الملخّص

الشعر المقاوم سلاح للمكافحة حيناً و صوت خفي يتفكّر في العلوّ الانساني في إطار التأمّلات الشعرية حيناً الآخر هذه التأمّلات تتجلّي في الشعر المقاوم العربي و الفارسي. من حيث أنّ الأدب الفلسطيني و الأدب الثوري في ايران يتأثّر علي أحدهما الآخر، إنّنا نشاهد الموضوعات التأمّلية المشابهة في شعر شعراء الأدبين الفلسطيني و الإيراني و منهم: محمود درويش الشاعر الفلسطيني و قيصر امين پور الشّاعر المقاوم الايراني.

من هذه التّأمّلات هي ظاهرة الموت و الحياة و التأمّلات الذاتية؛ الموت و الحياة يتجلّي في أشعار كلي الشّاعرين بنوعين: الحياة اليومية و الموت اليومية و المستمرة دون فلسفة و الآخر، الموت الجميل و الحبيب و هو نافذة الي العالم الحُرّ و وصال الحياة الحقيقية الخالدة. و أما التأمّلات الذاتية عند الشّاعرين تلازم الإنسانية و بها يساءلان حول مكان الانسان المعاصر في العالم الحالي. رؤية قيصر امين پور في هذه التأمّلات هي الرّجوع الي الذّات و رؤية درويش هي الوجود و رفع الريب و القلق حول وجوده.

فإنّ الشّاعر الايراني، امين پور، هو اكثر تحيراً و سؤالاً في الوجود و درويش اكثر تعامّلاً مع الموت و سؤالًا من الذّات.

الكلمات الدليلية: محمود درويش، قيصر امين پور ، الموت و الحياة، التأمّل، الأدب المقارن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* تاريخ الوصول: ١٣٩٠/٤/١٥ تاريخ القبول: ١٣٩٠/٦/١٠
عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: Kroshan@modares.ac.ir

pdfMachine
Is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!
Produce quality PDF files in seconds and preserve the integrity of your original documents. Compatible across nearly all Windows platforms, if you can print from a windows application you can use pdfMachine.
Get yours now!